

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه‌ی، یکشنبه ۹ خرداد ۱۳۹۵؛ ۲۲ شعبان ۱۴۳۷

ادامه بحث سابقه‌ی نظریه‌ی ولایت فقیه در تتبع اقوال فقهاء:

نظرات مرحوم ابوالصلاح حلبی:

بحث در مورد اثبات ولایت عامه در نظریات فقهاء صدر اول بود که ایشان اختیارات فقیه را در تصرفات از باب ولایت انتصابی قائل هستند، نه از باب حسبه.

به تحلیل بیان مرحوم شیخ مفید و شیخ طوسی پرداختیم و امروز به نظر مرحوم حلبی رحمه الله خواهیم پرداخت. در کتاب الکافی فی الفقه به مسأله‌ی ولایت انتصابی تقریباً تصریح می‌نمایند. ایشان در این کتاب (که در ج ۱۱ ص ۵۴ سلسله‌ی ینابیع فقهیه چاپ شده است) در ابتداء وظایف خود امام علیه السلام را در جریان ولایت معصوم بیان می‌نمایند و بعد از این که مظهر ولایت ایشان را تصرف در امور اجرایی، تنفیذ احکام و ... بیان می‌دارند، این مسائل را در زمان غیبت امام علیه السلام تفویض فرموده‌اند به شیعه‌ای که ده شرط (از جمله فقاها و مدیریت که دو شرط اصلی و محوری این ده شرط است) دارد. ایشان می‌فرمایند:

فمتی تکاملت هذه الشروط فقد أذن له في تقلد الحكم و ان كان مقلده ظالما متغلبا، و عليه متى عرض لذلك أن يتولاه، لكون هذه الولاية أمرا بمعروف و نهيا عن منكر تعين فرضها بالتعريض للولاية عليه، و ان كان في الظاهر من قبل المتغلب، فهو نائب عن ولي الأمر عليه السلام في الحكم و مأهول له لثبوت الاذن منه و آبائهم عليهم السلام لمن كان بصفته في ذلك، و لا يحل له القعود عنه.^۱

ایشان می‌فرمایند در صورتی که کسی حائز این شروط بود، به وی اجازه‌ی حکمرانی داده شده است و بر او واجب است که اگر حکومت بر او عرضه شد، آن را به عهده بگیرد؛ چون این، امر به معروف و نهی از منکر محسوب می‌شود، هرچند که در ظاهر این حکم را از جانب ظالم دریافت کرده باشد؛ زیرا در واقع اذن از جانب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و آبائش علیهم السلام تفویض شده است به کسی که آن شروط را دارد و برای او جایز نیست که نسبت به آن کوتاهی کند.

۱. الکافی فی الفقه؛ ص: ۴۲۳؛ الفصل الأول من التنفيذ معرفة من يصح حكمه و يمضى تنفيذه ممن لا يصح ذلك منه.؛ ص: ۴۲۱.

شبهه این عبارت را ابن برّاج در مهذب دارد و همچنین ابن ادریس در سرائر (ج ۹ ص ۱۹ ینایع الفقهیة) که عبارات ایشان نیز شبهه عبارت مرحوم حلبی است و تقریباً تصریح به ولایت انتصابی دارند و قائل به ولایت از باب حسبه نبوده‌اند.

نکته‌ای که متأخرین در مورد آن بحثی نکرده‌اند، مسأله‌ی عمل به ولایت و تشکیل حکومت در فقهاء عصر اوّل است. یکی از تعریضاتی که به حضرت امام رحمه الله می‌کنند این است که امام اقدام به امر به معروف و نهی از منکر فرمودند و از ابتداء مسأله‌ی تشکیل حکومت مطرح نبوده و ایشان در موضع (و در عمل انجام شده) قرار گرفته‌اند که قیام و انقلاب را صورت دادند؛ این امر در دوران غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف سابقه‌ای نداشته و این انقلاب از منظر فقهی زیر سؤال است.

در پاسخ این جماعت بایستی گفت که ابتکار و قدرت عمل امام خمینی رحمه الله سابقه نداشته است؛ اما این تشکیک (که در طول تاریخ سابقه‌ای نداشته و فقهاء متقدم اصلاً عمل به ولایت و تشکیل حکومت نداشته‌اند و هیچ اقدامی هم برای آن نکرده‌اند) درست نیست.

ما در صدد این هستیم که بیان کنیم فقهاء سده‌ی اول برای عمل به این ولایت اقدام نمودند و عجیب است که مرحوم نراقی رحمه الله هم با وجود تلاش زیادی که برای مطرح کردن این بحث ولایت به عنوان یک بحث مستقل داشته‌اند، به آن نپرداخته‌اند.

اولاً غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف از لحظه‌ای شروع شد که روزگار اقتدار شیعه بود. البته آن زمان تولّد و غیبت صغرای حضرت، شیعه در خفقان و تقیه بود، ولی شروع غیبت کبری در زمان اقتدار شیعه بود. غیبت صغرای امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در نیمه‌ی سده‌ی سوم شروع شد و غیبت کبری در سده‌ی چهارم و زمانی بود که آل بویه بر خلیفه‌ی عباسی پیروز شدند و بغداد را در اختیار گرفتند و از طرفی حمدانیان بر بصره و فاطمیون بر مصر و علویان بر مازندران و سادات بنی حسن بر مکه و حجاز مسلط شدند و تقریباً کلّ کشور اسلامی، در اختیار شیعیان بود؛ لیکن چون پراکنده بودند نتوانستند آن هسته‌ی خلافت بنی عباس را (که سوار بر جهل مردم و اعتقاد باطل ایشان بر تداوم خلافت بودند) ساقط نمایند.

اگر در آن زمان، این حکومت‌های جزیره‌ای مسأله‌ی ولایت فقیه را می‌پذیرفتند و با هم بر علیه جریان خلافت متحد می‌شدند، خیلی زودتر می‌توانستند حکومت بنی عباس را ساقط نموده و حتی زمینه‌ی ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را فراهم آورند.

در همان زمان، خیلی از علماء سعی کردند به حکومت دست یابند.

از جمله‌ی این افراد مرحوم ابو احمد (پدر سید رضی و سید مرتضی رحمهما الله) بود که مردی فقیه، بسیار عالم و صاحب کرامت و فضیلت بود و اولین فقیهی است که در آن زمان وارد حکومت شدند. ایشان در دولت بنی عباس و آل بویه ۵ مرتبه عهده‌دار نقابت^۱ شدند. البته نقابت ایشان منحصر به بغداد بود و به خاطر درگیری‌هایی که با حکومت داشتند، چندین مرتبه عزل و مجدداً نصب شدند. ایشان یک لابی سیاسی را بین قدرت‌های شیعه‌ای که در آن زمان حاکم بودند آغاز نمودند تا قدرتی در مقابل حکومت جائز تشکیل دهند.^۲

مرحوم سید رضی رحمه الله در ۲۱ سالگی که پدرشان از دنیا رفت این نقابت را به عهده گرفتند (در دهه‌ی ۳۸۰) و ایشان یک عنصر انقلابی بود (علی‌رغم آن که تواریخ از ایشان به عنوان یک فرد اهل تجمل و... معرفی شده‌اند) و به خاطر مخالفت‌های تندشان با حکومت، بعد از چندسال ایشان را از نقابت عزل نمودند و بعد از آن ایشان نقیب النقباء شدند (که از زمان امام رضا علیه السلام تا آن زمان کسی به صورت رسمی چنین منصبی نداشت) و در آن زمان ایشان معتقد بودند که بایستی تشکیل حکومت بدهند (می‌توان از اشعار و گفتارهای ایشان به این قضیه پی برد)

ایشان در دوران زندگی‌شان چند سمت حکومتی داشتند:

نقابت (که ماوردی در احکام السلطانیه می‌گوید که بخشی از حکومت بوده است)
امارت حاج

ریاست دیوان مظالم (که از همه‌ی سمت‌های دیگر بالاتر بود و حتی قدرت محاکمه‌ی خلیفه را نیز داشت)
و در آینده خواهیم گفت که ایشان با عهده‌دار شدن این مناصب، عمل به آن ولایت کرده‌اند.

۱. یک سمت حکومتی برای گرداندن امور سادات، اعم از تکفل ایتام و بیوه‌زنان و درماندگان سادات و... که در زمان ائمه علیهم السلام فقط امام هشتم علیه السلام به عنوان یک سمت رسمی در آمد که ایشان وقتی که ولایت عهدی مأمون را به عهده گرفته بودند، به آن رسمیت بخشیدند و متصدی آن شدند؛ بعد از ایشان هم، خلفاء کسی را که به عنوان نقیب‌السادات منصوب می‌کردند، در ابتداء فقاقت او را احراز می‌نمودند.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۳۱.